

سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین (از تعامل تا تقابل با غرب)

نویسنده: داکتر محمدعارف فصیحی دولتشاهی

چکیده

روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین به منظور احیای اقتدار گذشته اش در نظام بین الملل، آرام آرام از سیاست "تعاملی" و "همگرایی" با غرب که بر سیاست خارجی یلتسین حکم فرما بود، به سمت "رویکرد تقابلی"، "مقاومت مستقیم" و "سیاست خارجی تهاجمی" در قبال غرب (امریکا و ناتو) تغییر جهت داد.

پوتین در آغاز تلاش کرد تا روسیه را از بحران‌های نفس گیر اقتصادی، سیاسی و امنیتی برهاند و آن گاه عزم جزم نمود تا جای گاه روسیه را در دو سطح منطقه‌یی و فرامنطقه‌یی ارتقا بخشد. او مبانی نظری این روی کرد جدید را در قالب اسناد امنیتی و راهبردی که به "دکترین پوتین" معروف است، مطرح و بیان کرد و سپس بر اساس این دکترین با توجه به اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی از قبیل ارتقای توانمندی‌های راهبردی و امنیتی روسیه، سیاست

”محدودیت سازی“ و ”انزوا“ که از سوی غرب علیه روسیه اعمال می‌شد و نیز شکست استراتژی تهاجمی امریکا در عراق و افغانستان بسترهای لازم را برای روی کرد ”تقابل جویانه“ با امریکا و ناتو به وجود آورد. به گونه‌یی که اکنون شاهد رو یا رویی‌های جدید روسیه و ناتو در بسیاری از مسایل منطقه‌یی و بین‌المللی می‌باشیم.

در نوشتار حاضر تلاش صورت گرفته است تا براساس چهارچوب نظریه ریالیزم و پراگماتیسم، سیاست خارجی روسیه را در دوران پوتین بررسی نموده تا عرصه‌های تقابل آن با غرب در حوزه‌های مختلف نشان داده شود.

واژه‌گان کلیدی: سیاست خارجی، ریالیزم، روسیه، امریکا، ناتو، پوتین، رو یا رویی‌های جدید.

مقدمه

فروپاشی شوروی به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی و ظهور پانزده جمهوری مستقل و در عین حال ضعیف در جایگاه آن، روس‌ها را با دنیایی از حقارت، شکسته‌سری، ناامیدی و اضمحلال مواجه ساخت. به گونه‌یی که مردم این سامان مأیوسانه شاهد بربادرفتن غرور دیرینه ملی، آرزوها و آرمان‌های خود بودند. احساس حقارت و شکست روس‌ها زمانی تشدید و افزون گردید که از یک‌سو، این کشور با دنیایی از آشفته‌گی داخلی، عدم توان سناریو پردازی و تصمیم‌گیری‌های منفعلانه در برابر غرب به ویژه امریکا مواجه شد و از سوی دیگر، جهان غرب به ویژه امریکا در این دوره که به دوره ”فلج“ روسیه نام بردار گردیده، از لحاظ سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیکی و ارزشی، پیشرفت‌های زیادی داشته و با کشور روسیه به عنوان کشور مضمحل شده و شکست خورده رفتار می‌کرد. پی‌گیری سیاست اقتدارآمیز و قاهرانه نسبت به روسیه از سوی امریکا بر حقارت و حسادت روس‌ها می‌افزاید؛ اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ خصوصاً با ورود پوتین به عنوان یک شخصیت پراگماتیک و واقع‌گرا در عرصه سیاست این کشور، تلاش‌های وافر به عمل آمد تا اقتدار از دست رفته این کشور بازسازی شود و در سیاست بین‌الملل نقش خود را دوباره احیا کند. تلاش‌های گسترده دولت‌مردان جدید

خصوصاً پوتین باعث ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت در منطقه و جهان شد. پوتین برای ایفای نقش مهم روسیه در سیاست بین الملل از ابزارهای مختلف بهره گرفت و اقدامات مؤثری انجام داد. این سیاست مدار واقع بین و عمل گرا با درک این نکته که دولتش زمانی می تواند در عرصه سیاست خارجی قدرتمندانه عمل کند که در عرصه سیاست داخلی نیز احساس امنیت و قدرت کند؛ تلاش کرد تا در قدم اول شرایط اقتصادی و سیاسی را در داخل روسیه بهبود بخشد و آن گاه احیای عظمت و اقتدار روسیه را در عرصه منطقه‌یی و بین المللی در دستور کارش قرار دهد. روسیه تحت تأثیر منطق ریالیزم، پراگماتیسم (از نوع روسی) و نیز رویکردهای شخصی پوتین و تحولات صورت گرفته در نظام بین الملل نسبت به غرب، سیاست تعاملی و گاه تهاجمی و نسبت به کشورهای شرقی سیاست کنش گری را در پیش گرفته است. پوتین تلاش نمود تا در مناطق پیرامونش حضور امنیتی و اقتصادی پر رنگی داشته باشد و نسبت به حل و فصل بحران‌های جهانی و منطقه‌یی نقش مؤثری ایفا نماید.

نکته قوت سیاست خارجی پوتین را باید در شاخصه‌های چون: «حاکمیت دیدگاه ریالیستی»، «چند جانبه گرایی»، پی گیری سیاست خارجی عمل گرایانه و غیر ایدئولوژیک»، «مدرنیزسازی کشور» «تحکیم مواضع سازمان ملل متحد»، «فرصت طلبی راهبردی» جست و جو نمود. این ویژگی‌ها بر تحرک و پویایی سیاست خارجی این کشور تأثیر بسزایی ایفا نموده است. در این نوشتار تلاش بر آن است با در نظر داشت این شاخصه‌ها سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین مورد بررسی قرار گیرد.

چارچوب نظری تحلیل و بررسی سیاست خارجی پوتین در چارچوب رهیافت ریالیزمی (واقع گرایانه) و عمل گرایانه امکان پذیر است. در رشته روابط بین الملل، واقع گرایی سیاسی یک سنت تحلیلی است بر الزاماتی که دولت‌ها برای تعقیب سیاست قدرت در حوزه منفعت ملی فرا روی خود دارند، تأکید می کند. (اسکات برچیل؛ ۱۳۹۱: ۴۹)

از نظر واقع گرایان نظام بین الملل میدان مبارزه است و در آن، کشورها با بی رحمی به دنبال فرصت‌هایی برای بهره گیری از یکدیگرند و در این میان اعتماد جایی ندارد. (عبدالله

خانی؛ ۱۳۸۹: ۶۲)

یکی از مفروضات امنیتی واقع گرایی این است که کشورها به اندازه توانمندی‌های نظامی که دارند قابلیت آسیب‌رساندن را به دیگران نیز دارند و قدرت نظامی هر کشور با نوع تسلیحاتی که دارد سنجیده می‌شود؛ به همین دلیل روسیه استقرار سامانه دفاع موشکی امریکا و ناتو را در شرق اروپا به عنوان بزرگ‌ترین تهدید خارجی خود در نظر می‌گیرد.

نگاه واقع گرایی پوتین، روسیه را به عنوان یک ابرقدرت و بازیگر قدرتمند در منطقه و جهان ارتقا داد. ریالیزم روسی این کشور را برآن داشت که از نظام مارکسیستی وایدیولوژیک به سمت نظام پراگماتیسم عبور داده شود. ریالیزم به مثابه رمز عبور روسیه نوین در گام نخست به اتخاذ رویکرد «اتحاد»، «ادغام» و «همکاری‌های استراتژیک با امریکا و ناتو منجر شد. در واقع رخ داد یازدهم سپتامبر برای روسیه فرصتی فراهم کرد که روابط خود را با امریکا به گونه مسالمت‌آمیز سامان بخشد. پوتین با واقع‌گرایی‌اش نشان داد که عمر سیاست تقابل ستیزه جویانه با غرب به خصوص امریکا به سر رسیده و نمی‌تواند منافع ملی روسیه را تأمین نماید. روسیه بدون احساس نگرانی از حضور نظامی امریکا در منطقه، کشورهای آسیای مرکزی را در واگذاری پای‌گاه‌هایی به نیروهای امریکا آزاد گذاشت. از آن پس مبارزه با تروریسم فصل مشترکی بود که دو کشور امریکا و روسیه را بیش از پیش متعهد به همکاری با یک‌دیگر می‌ساخت (واعظی؛ ۱۳۸۶، شماره ۶، ۱۸)؛ علاوه بر ابعاد غربی، بحث «اوراسیا» و «اوراسیاگرایی» نیز بیش از پیش در سیاست خارجی روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین پر رنگ شد. به نظر می‌رسد پوتین قصد دارد به ایده «اتحادیه اوراسیایی» خود جامعه عمل ببوشاند؛ به همین سبب نیز مسکو ناگزیر است میزان اثربخشی خود را در قلمرو شوروی سابق افزایش دهد. چنین امری نه تنها بازگشت به رویکرد امپریالیستی دوره شوروی نیست؛ بلکه با اصول واقع‌گرایی پوتین مبنی بر گسترش دایره نفوذ اقتصادی و فرهنگی نیز همخوانی دارد. ضمن آن که به واسطه اتحادیه اوراسیا، عملاً جلو گسترش نفوذ امریکا در اوراسیا نیز گرفته می‌شود؛ از این‌رو، می‌توان طرح اتحادیه اوراسیا را مبتنی بر سیاست‌های واقع‌گرایانه،

پراگماتیک و ایجابی روسیه تلقی نمود.

سیاست خارجی روسیه در قبال آمریکا

سیاست خارجی روسیه بعد از اضمحلال و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تحت تأثیر رویکردها و گفتمان‌های مسلط، تحولات زیادی را به خود دیده است. مطالعه موردی دوره‌های ریاست جمهوری یلتسین و پوتین این امر را به خوبی روشن و بر ملا می‌سازد. در دوران یلتسین تلاش صورت گرفت وضعیت سیاسی و اقتصادی روسیه از طریق اتحاد و همگرایی با غرب و خصوصاً آمریکا سامان یابد. از نظر یلتسین و همقطارانش لیبرال دموکراسی بهترین الگوی حکومت مطلوب محسوب می‌شد و می‌توانست روسیه را از بحران‌های متراکم نجات بخشد.

در این دوره، راه بردکلان روسیه مبتنی بر دو اصل بود:

الف) اعتماد کامل نسبت به نهادهای اقتصادی بین‌المللی برای توسعه اقتصادی روسیه.
ب) خوش بینی نسبت به همکاری با غرب در زمینه سیاست خارجی (واعظی؛ همان: ۶ و ائوئیدملچین؛ ۱۳۷۹: ۳۰)؛ بدین ترتیب، دیپلماسی جدید روسیه بر همگرایی و اولویت دادن به روابط با غرب تأکید نموده و هویت و منافع ملی خود را در اتصال با لیبرال دموکراسی و ارزش‌های آن تعریف می‌کرد. از نظر اندره کوزیروف که رهبری دستگاه دیپلماسی جدید را بر عهده داشت اتحاد با غرب و ایالات متحده اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه محسوب می‌شد.

لئوئید ملچین از نزدیکان او می‌گوید:

کوزیروف طرفدار مشارکت راهبردی با غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا بود و معتقد بود دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک از نزدیکی با رژیم فقیر استبدادی بهتر است. ملچین اشاره می‌کند که کوزیروف به وی گفته است دموکراسی‌های غربی متحدان طبیعی روسیه هستند و او هرگز از این اندیشه دست بر نخواهد داشت. (ائوئیدملچین؛ ۱۳۷۹: ۳۰ و کرمی؛ ۱۳۸۴: ۱۳۶)

در چارچوب سیاست غرب گرایانه یلتسین - کوزیروف، همکاری‌های روسیه با غرب به سطوح بالایی ارتقا پیدا کرد و دست اندرکاران سیاست خارجی که به "بین الملل گرایان"، "لیبرال‌ها" و "اتلانتیک گراها" معروف بودند تلاش نمودند تا از طریق قرابت و همگرایی با غرب، روسیه را کشور هنجارمند نشان داده و خود را به قواعد و نهادهای بین الملل خصوصاً سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا وفادار نشان دهد.

از سوی دیگر، در این دوره مجموعه‌یی از همکاری‌ها در خصوص موضوعات استراتژیک میان روسیه و غرب به عمل آمد که دومین پیمان کاهش سلاح‌های استراتژیک میان مسکو و واشنگتن، حمایت از برنامه پیاده کردن و نابودی سیستم‌های موشکی دوربرد و کلاهک‌های هسته‌یی اضافی شوروی مستقر در سرزمین‌های روسیه، بلا روس، اوکراین و قزاقستان، و همکاری با امریکا در خلع سلاح‌های هسته‌یی اوکراین، بلا روس، و قزاقستان از مهم‌ترین آن‌ها بود (کرمی؛ ۱۳۸۴: ۱۳۶)؛ اما این وضعیت بسیار مستعجل بود و حاکمیت ایده ادغام‌گرایی بر سیاست خارجی روسیه دیری نپایید. شرایط داخلی روسیه و نارضایتی‌هایی به وجود آمده و متراکم شده در روسیه، زمینه تحول در دستگاه دیپلماسی را رقم زد. مخالفان سیاست خارجی کوزیروف به جای ادغام در غرب بر الزامات ژئوپولیتیک تأکید می کردند. در واقع کارگزاران سیاست داخلی و خارجی روسیه در دوران یلتسین امیدوار بودند که همکاری تنگاتنگ با غرب، روسیه را در فایق آمدن بر تنگناهای اقتصادی و سیاسی یاری می‌رساند؛ از این رو، بر همگرایی و ادغام در غرب تأکید می کردند؛ لکن با گذشت زمان ثابت شد که این امر تصور باطلی بیش نیست؛ زیرا، غرب نه تنها روس‌ها را یاری نکرده اند؛ بلکه آنان را به انحطاط کشانده و به سمت آنان به دیده تحقیر می‌نگرند؛ بنابراین، اعتراض‌ها و مخالفت‌های داخلی در این زمینه شروع شده و طیف وسیعی از جریان غرب گرا و از جمله کوزیروف مورد اعتراض واقع شدند. (صفری؛ ۱۳۸۴: ۷۱) کمونست‌ها به رهبری زیوگانف و ملی گرایان افراطی به رهبری زیرینفسکی مهم‌ترین گروه‌های مخالف سیاست خارجی ادغام گرایانه بودند. (کرمی؛ همان، ۱۳۰-۱۳۱)

کمونست‌ها و ناسیونالیست‌ها که طیفی وسیعی از مخالفان ایده ادغام گرای را تشکیل می‌دادند، بر این اعتقاد بودند که سیاست خارجی ضعیف و انفعالی-کوزیرف نه تنها زمینه حضور توأم با اقتدار و شکوه روسیه را در مجامع بین‌المللی فراهم نکرده است؛ بلکه در نتیجه این سیاست متحدان بین‌المللی خود را نیز از دست داده است. این در حالی است که ایالات متحده که رقیب سنتی روسیه در عرصه بین‌الملل در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ یک‌ه‌تاز بود و ایده نظام تک قطبی را در سر می‌پرورانده و در بحران‌های بین‌المللی توانسته بود نقش تعیین‌کننده و حضور قوی از خود به نمایش بگذارد؛ بحران هرزگوین مثال در خور در این زمینه می‌باشد.

هر چند کوزیرف تحت تأثیر کرایشات فکری-سیاسی داخلی و اوضاع زمانه اش در سیاست خارجی روسیه تغییراتی را به وجود آورد و از تمایلات غرب‌گرایانه خود کاست و حتی در برخی از مسایل از قبیل گسترش ناتو به شرق و بحران بالکان، پیمان نیروهای غیر هسته ای، مداخله در خارج نزدیک، صدور اسلحه و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم رو در روی امریکا قرار گرفت که حتی برخی از تحلیل‌گران و سیاست‌مداران امریکایی، اقدامات روسیه را در منطقه خارج نزدیک نشانه بازگشت "امپریالیزم نوین روسی" و پیدایش امپریالیزم نوین روسی دانسته و بر اتخاذ سیاست "مهار جدید" علیه روسیه تأکید کردند (Richard Sakwa 2002, pp 35-). اما این تغییر رویه و کمرنگ شدن تمایلات غرب‌گرایانه مانع از انتخاب یوگنی پریماکوف، سیاست‌مدار با تجربه و شرق‌شناس به عنوان وزیر امور خارجه نگردید. ورود پریماکوف در دستگاه دیپلماسی روسیه (ژانویه ۱۹۹۶) از یک سو رضایت افکار عمومی و اوراسیا‌گراها را به دنبال داشت و از سویی هم موجی از نگرانی برای کشورهای غربی به وجود آورد. رضایت افکار عمومی و اوراسیا‌گراها و نیز نگرانی بنگاه غربی از برگزیده شدن پریماکوف در دستگاه دیپلماسی روسیه به دلیل ویژه‌گی‌های شخصیتی وی بود. در واقع تجربه و تخصص پریماکوف، اکادمسین و واقع‌گرا بودنش، آگاهی ایشان از ضعف‌ها و کاستی‌های سیاست خارجی روسیه و نیز شهرت وی به اندیشه اوراسیا‌گرایی، دلیل رضایت داخلی و دل‌نگرانی خارجی محسوب می‌گردد.

افزون بر آن از نظر غرب انتخاب پریماکوف خدمت به امپریالیزم روسی در ضدیت با امریکا تلقی می‌شد. پریماکوف با شعار جلوگیری از گسترش ناتو به شرق به وزارت خارجه آمد. در دوران مسئولیت وی چه به عنوان وزیر امور خارجه و چه به عنوان نخست وزیر، روسیه در دو موضوع عراق و کزوو مواضع متفاوتی نسبت به امریکا و برخی از کشورهای غربی اتخاذ کرد. در بحران کوزوو روس‌ها حتی تا مرز رو یا رویی با مخالفین خود نیز پیش رفتند. با این حال، به رغم انتقاداتی که پریماکوف نسبت به غرب داشت، سیاست خارجی روسیه تحت رهبری وی در رابطه با غرب بسیار محتاطانه عمل می‌کرد. به گفته ریچارد ساکوا در خلال بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹، ایوانف، وزیر امور خارجه دولت پریماکوف، تمایل داشت ادبیات تندى علیه غرب به کار گیرد؛ اما هوشیار بود که روسیه را به انزوا نکشاند. روس‌ها در حالی که حمایت خود را از صرب‌ها و به ویژه میلوسویچ اعلام کردند؛ اما رهبری روسیه آزادی عمل خود را از دست نداد و تنها کمک‌های محدودی به میلوسویچ ارائه کرد. (واعظی؛ همان)

در مجموع، دوران ریاست جمهوری یوریس یلتسین که با خوش بینی نسبت به غرب آغاز شده بود به دلیل تداوم بحران اقتصادی به ویژه بحران مالی سال ۱۹۸۸، بحران کزوو و مهم‌تر از آن مسأله گسترش ناتو به شرق با تشدید بدگمانی نسبت به غرب خاتمه یافت. (نوری؛ ۱۳۸۷)

در سال ۲۰۰۰ با انتخاب ولادیمیر پوتین به عنوان دومین رئیس جمهور روسیه پسا شوروی یک دگرگونی اساسی و بنیادین در رویکرد این کشور نسبت به سیاست داخلی و خارجی به وجود آمد. پوتین با درک این نکته که سیاست خارجی روسیه زمانی می‌تواند منافع ملی را تأمین کند و در معادلات نظام بین الملل تأثیرگذار باشد که دارای دولت مقتدر با کارکردهای مناسب باشد تلاش نمود در گام نخست وضعیت داخلی کشور را در ابعاد مختلف سیاسی - اجتماعی بهبود بخشد و آنگاه به احیای اعتبار و قدرت جهانی روسیه مبادرت ورزد و به ایفای نقش مؤثر آن در نظام بین الملل بپردازد.

در دوره ریاست جمهوری پوتین، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در رویکرد روسیه نسبت به

دنیای خارج ایجاد شد. او سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاه بایسته در فرایندهای رقابت جهانی و احیای موقعیت "قدرت بزرگ" روسیه را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. (iraneurasia.ir.2012.p = 227). مروری هرچند کوتاه به اسناد دکترین امنیت ملی، نظامی و سیاست خارجی روسیه که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، نشانی از تغییرات قابل توجه در رویکرد روسیه نسبت به سیاست بین‌الملل، تحکیم جایگاه روسیه در جامعه جهانی، تضمین امنیت روسیه، تأثیرگذاری بر فرایندهای کلی جهانی با هدف شکل دادن به نظم جهانی عادلانه و دموکراتیک دارد. در این سند به محذورات و تهدیدهای نوظهور نسبت به منافع ملی روسیه و تلاش آمریکا برای ایجاد نظم تک قطبی جهانی نیز اشاره شده است. در این سند ضمن تأکید بر چند جانبه‌گرایی، تعقیب سیاست خارجی مستقل بر اساس وضعیت ژئوپولیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرت‌های ارواسیا به این مسأله نیز پرداخته شده است که استراتژی اقدامات یک جانبه می‌تواند وضعیت بین‌المللی را بی‌ثبات سازد و باعث تنش و مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولت‌ها گردد. (کرمی؛ همان: ۱۴۲-۱۴۳)

مطالعه دستورات سیاست خارجی روسیه نیز به خوبی نشان دهنده تحول اساسی در رویکرد این کشور نسبت به جهان و ساختار نظام بین‌الملل می‌باشد؛ برای مثال در اولین بند دستور سیاست خارجی پوتین (کولایی؛ شماره ۲، همان، ۲۱۲) آمده است که نظام بین‌الملل در حال گذار از نظام تک قطبی به نظام چند قطبی است. مسأله‌یی که به طور یقین در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات سیاست خارجی روسیه نقش بسزایی دارد.

روسیه در بند دوم این دستور، خواستار تقویت نهادهای بین‌المللی به ویژه شورای امنیت شده است که این امر می‌تواند از نگرانی این کشور نسبت به اقدام‌های یک جانبه غرب در زمینه بحران‌های بین‌المللی به ویژه تحریم‌های خارج از مصوبات شورای امنیت، تلقی شود. «همچنین روسیه در این سند، به وضوح خواستار گسترش نقش این کشور در عملیات حفظ صلح شده است این درحالی است که در گذشته، روسیه از پذیرش هرگونه نقشی حتی در حوزه مشترک المنافع احتراز می‌ورزید. این

مسأله می تواند به معنای تمایل برای افزایش نقش روسیه در بحران های بین المللی از جمله سوریه، افغانستان، سومالی، سودان و غیره باشد که نشانه های تأیید این مسأله را می توان در افزایش حمایت های سیاسی و نظامی روسیه از سوریه در هفته های اخیر و همچنین اشاره بندهای آخر این حکم به دخالت بیشتر سازمان شانگهای و شورای ناتو - روسیه در مسأله افغانستان مشاهده کرد.» (سازمند؛ ۱۳۹۰: ۲۱۹)

اسناد مربوط به تدبیر امنیت ملی و سیاست خارجی روسیه که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد از این حقیقت پرده بر می دارد که روسیه در صدد احیای موقعیت سیاسی، نفوذ ژئوپولیتیکی و توانمندی نظامی خود بوده و تبدیل شدن به یک "قدرت بزرگ" را مبنای سیاست خارجی خود می داند. پوتین در آغاز دوره نخست ریاست جمهوری اش به سمت همگرایی با جامعه بین المللی پیش رفت تا به جهانیان نشان دهد این کشور یک قدرت بزرگ هنجارمند است. برخی از نویسندگان در این زمینه چنین می نگارد:

پوتین در دور اول ریاست جمهوری خود (۲۰۰۰-۲۰۰۴) با توجه به عرصه محدود امکانات روسیه در محیط خارجی، راهبرد "مقاومت مثبت" را بر اساس رویکرد عمل گرایی محافظه کار، که مبتنی بر پذیرش وضع موجود، عدم تقابل بی حاصل، مسامحه، مصالحه و در همان حال فرصت طلبی راهبردی از کوچک ترین مجال ها برای کسب بیشترین منافع بود، در دستور کار قرار داد. جنگ افغانستان و استقرار نظامیان امریکا در آسیای مرکزی، جنگ عراق، خروج امریکا از پیمان "ای. بی. ام"، موج دوم گسترش ناتو به شرق و آغاز تلاش امریکا در استقرار بخشی از سپر موشکی خود در اروپای شرقی از جمله موضوع های برجسته این دوره بودند. پوتین بر اساس اصول بازگفته عدم تقابل و امتیاز گیری را تا آستانه تحمل در روابط خود با غرب مورد توجه قرار داد. از آن جمله می توان به همراهی با واشنگتن در جنگ افغانستان، مخالفت هایی نه چندان جدی با جنگ عراق و عدم مخالفت چالش زا با همکاری های نظامی امریکا و گرجستان اشاره کرد. (کولایی؛ همان: ۲۱۳). در واقع رخداد حادثه مهم یازده سپتامبر، زمینه تعاملات امنیتی - استراتژیک روسیه - امریکا را فراهم کرد.

پوتین با صدور بیانیه‌ی به عنوان نخستین دولت خارج از غرب به صف همکاری امنیتی با امریکا در مقابل تروریسم پیوست. در مقابل امریکایی‌ها نیز در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱، در سند "بررسی دفاعی" خود که از سوی پنتاگون منتشر شد، روسیه را از فهرست تهدیدات امنیتی خود خارج ساخت. بدین ترتیب، یک چارچوب استراتژیک شکل گرفت که در آن روسیه شأن خاصی برای خود قایل بود و تعارضات احتمالی با امریکا در پیوند با آن شکل می‌گرفت. تعاملات امنیتی روسیه با امریکا را می‌توان ذیل عناوین جنگ افغانستان، جنگ عراق، تسلیحات استراتژیک و توافق استراتژیک دو کشور در سال ۲۰۰۲ بررسی کرد؛ اما در سال‌های پایانی دوره اول ریاست جمهوری پوتین بود که روسیه از حالت انفعال در برابر غرب بیرون آمده و در صدد به چالش کشیدن ابرقدرتی امریکا برآمد؛ زیرا در این دوره روسیه به وضعیت اقتصادی کشورش سامان داده بود و در بخش نظامی نیز پیشرفت‌های چشمگیری حاصل شده و در عرصه دیپلماتیک جایگاه روسیه را ارتقا بخشیده بود.

مهم‌ترین نمودهای سیاست خارجی روسیه در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین عبارتند از: پیگیری رویکرد تهاجمی در حوزه انرژی، تأکید بر تبدیل شدن به ابرقدرت انرژی، سیاست خاورمیانه جدید، پیگیری بر نامه‌های گسترده نوسازی نظامی و فروش گسترده تسلیحات، عدم پذیرش قاطع استقرار بخشی از سپر موشکی امریکا در چک و لهستان و در پی آن تعلیق پیمان سلاح‌های متعارف در اروپا، استقرار سیستم جدید دفاع ضد موشکی در سنپترزبورگ، اعلام غیر منتظره سمت‌گیری مجدد موشک‌های هسته‌یی به سوی اروپا، از سرگیری برنامه گشت زنی هواپیماهای دور پرواز هسته‌یی و برگزاری رژه نظامی در میدان سرخ مسکو از جمله نمونه‌های شاخص این دوره و نشانه‌هایی از تلاش روسیه برای اعلام ارتقای جایگاه خود در ترتیبات نظام بین‌الملل و اثبات عدم امکان چشم‌پوشی از منافع و ملاحظات آن بود. بنا براین، تعاملات امنیتی استراتژیک جای خود را به عدم هم‌کاری و سیاست تقابل جویانه داد. نگاه روسیه به شریک استراتژیکش در مقابله با تروریسم آرام آرام تعدیل شد و در موضوع عراق و سوریه به سیاست تقابل جویانه و مقاومت مستقیم گردید. سخنرانی تند پوتین در کنفرانس

مونیک که در آن سیاست توسعه طلبانه و یک جانبه گرایی امریکا را محکوم کرد، به خوبی تغییر روسیه را از تعاملات امنیتی دو کشور به سمت مخالفت جویی نشان می دهد. باعنایت به نکات یادشده می توان گفت مهم ترین ویژه گی های سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین عبارت بودند از: استقلال، عمل گرایی، چندجانبه گرایی، اعتماد به نفس و مخالفت با هژمونی امریکا.

سیاست خارجی روسیه در قبال ناتو

روابط روسیه و ناتو نیز تحولاتی زیادی به خود دیده و همچون روابط روسیه و ایالات متحده در میانه یی از تعامل و تقابل در نوسان بوده است. وقوع ۱۱ سپتامبر در روابط روسیه و ناتو دگرگونی اساسی را رقم زد. در چهارچوب مبارزه با تروریسم و تهدیدات مشترک، روسیه پایگاه های خود را در آسیای مرکزی به امریکا که عضو مؤثر ناتو محسوب می -گردد، واگذار نمود. همکاری های مشترک دیگری نیز در روابط مسالمت جویانه و تعاملی روسیه و ناتو سهم درخوری ایفا کرد؛ اما با وجود همه زمینه های همکاری مشترک در عمل اختلافات عمیقی نیز بین طرفین وجود دارد. این اختلافات نشان می دهد که تقابل و رویا رویی روسیه - ناتو بیشتر از همکاری ها و تعاملات دو طرف بوده و از اهمیت افزون تری برخوردار است. در این زمینه روسیه چند دغدغه اساسی نسبت به اقدامات ناتو دارد که از جمله آنها مسأله گسترش ناتو به سوی شرق و بحث ادامه استقرار سپر موشکی ناتو و امریکا و مناقشه بر سر منابع قطب شمال را می توان ذکر کرد. ضمن این که دغدغه جدیدی نیز برای روس ها از جانب غرب ایجاد شده که همان مسأله افزایش احتمال دخالت های نظامی بین المللی ناتو به ویژه بعد از تجربه دخالت در لیبی است که روسیه به شدت از آن انتقاد کرده است.

استقرار سپر موشکی ناتو و امریکا در اروپا

در حالی که راسموسن دبیر کل ناتو سپر موشکی را تهدیدی برای روسیه ندانسته و معتقد بود که این امر تعادل استراتژیک موجود میان روسیه - ناتو را به خطر مواجهه نمی سازد؛ اما

مقامات ارشد سیاسی و نظامی روسیه نظری کاملاً خلاف نظر راسموسن داشتند. آنان براین عقیده هستند که برپایی سامانه‌های دفاعی موشکی تهدید برای امنیت ملی و تضعیف توان‌مندی‌های راهبردی روسیه می‌باشد. لذا در واکنش به این اقدام و نیز تقویت نیروهای راهبردی خود اقدام به تشکیل نیروی هوا فضا نمود. ضمن این که برپایی یک سامانه هشدار دهنده در لینین‌گراد در کنار استقرار موشک‌های هسته‌یی تهاجمی اسکندر از دیگر اقدامات روسیه در این زمینه محسوب می‌شود. به این ترتیب، باید گفت هر چند روسیه نیازمند سرمایه‌گذاری و همکاری‌های تکنولوژیکی با غرب است؛ اما نباید فراموش کرد که روس‌ها حاضر نیستند امنیت ملی، منافع کلان اقتصادی و نفوذ منطقه‌یی خود را فدای بهبود روابط با غرب و در این‌جا ناتو و امریکا نمایند. گفتنی است که ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری روسیه اساساً وجود ناتو را در زمان کنونی بازگشت به زمان جنگ سرد دانسته و تداوم فعالیت این سازمان را زیر سوال برده است. به عقیده پوتین، تغییر پیمان ناتو به یک سازمان سیاسی در اسرع وقت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

تقابل در زمینه کاهش تسلیحات متعارفی که از مسایل تقابل برانگیز میان روسیه و ناتو پیمان کاهش تسلیحات متعارف است. پیمان نیروهای مسلح متعارف در اروپا (Conventional Forces in Europe) در نوامبر سال ۱۹۹۰ میلادی در آستانه فروپاشی شوروی، در پاریس توسط ۲۲ کشور به امضا رسید که از این ۲۲ کشور، ۱۶ کشور عضو ناتو و ۶ کشور از پیمان ورشو بودند. در ژوئیه سال ۲۰۰۷ میلادی، روسیه عضویت خود را در این پیمان به حالت تعلیق درآورد و ناتو را به افزایش ظرفیت‌های نظامی این ائتلاف نظامی متهم کرد. شایان ذکر است که پس از پایان جنگ سرد، مسأله کاهش تسلیحات متعارف (Conventional Weapons) از دغدغه‌های مهم ناتو محسوب می‌شد و با توجه به امضای پیمان نیروهای مسلح متعارف در سال ۱۹۹۰، کشور روسیه به عنوان جانشین شوروی و سایر کشورهای جزو شوروی و نیز کشورهای عضو پیمان ورشو به عضویت آن درآمدند. نتیجه

امضای این پیمان کاهش قابل توجه شمار نیروها و تسلیحات متعارف در قاره اروپا (از اقیانوس اطلس تا کوه‌های اورال) بود. بر اساس این پیمان، در محدوده کشورهای عضو، تعداد تانک‌ها و توپخانه نباید از ۴۰ هزار و نفربرهای زرهی نیز از ۶۰ هزار دستگاه فراتر رود. این پیمان تعداد هواپیماهای نظامی را ۱۳۶۰۰ فروند و بالگردهای نظامی را ۴۰۰۰ فروند تعیین کرده است. طبق این پیمان هر کشور عضو سالانه باید دو بار اطلاعات را در مورد استقرار نیروهای نظامی خود در اختیار شرکای دیگر قرار دهد و هیئت‌های نظامی از کشورهای عضو پیمان نیز با بازرسی مراکز نظامی، صحت این اطلاعات را کنترل می‌کنند. این درحالی است که روسیه با توجه به اصرار دولت جورج بوش در زمینه استقرار سپر موشکی در دو کشور جمهوری چک و لهستان و در اقدام متقابل ابتدا تهدید کرد که از این پیمان خارج می‌شود و با توجه به اصرار امریکا بر ادامه طرح سپر موشکی در نهایت در ژوئیه ۲۰۰۷ از این پیمان خارج شد. این اقدام روسیه با واکنش منفی ناتو مواجه شد و آن را به منزله افزایش ظرفیت تسلیحاتی روسیه و نیز آزادی عمل این کشور برای جا به جایی نیروها و تسلیحات متعارف خود در مرزهای غربی روسیه تلقی کردند.

تقابل در زمینه استقرار سامانه موشکی پاتریوت در ترکیه یکی از مسایل چالش برانگیز در روابط میان روسیه و ناتو و استقرار سامانه‌های موشکی پاتریوت در ترکیه است که به بهانه مقابله با تهدیدات موشکی از جانب سوریه انجام می‌شود. راسموسن دبیر کل ناتو ادعا کرد: ترکیه رسماً از ما درخواست نموده تا موشک‌های پاتریوت را به منظور تأمین امنیت این کشور و صرفاً در جهت اهداف تدافعی در مرز سوریه مستقر کنیم و روسیه حق دخالت در این مسأله را ندارد. این تصمیمی است که ناتو باید اتخاذ کند و به کشورهای ثالث مربوط نمی‌شود. در حالی که مقامات مسکو بارها نگرانی خود را از طرح‌های مربوط به استقرار موشک‌های پاتریوت ناتو در مرز ترکیه و سوریه اعلام کرده و تأکید نمودند که این اقدام خطر بی‌ثباتی را در منطقه افزایش خواهد داد. مواضع روس‌ها در این باره حاکی از آن است که از دیدگاه

روسیه استقرار موشک‌های پاتریوت در مرز ترکیه و سوریه بیشتر بر مشکلات منطقه خواهد افزود، تا این‌که آن‌ها معضلات را حل و فصل کند. همچنین روس‌ها متوجه این موضوع شده‌اند که استقرار سامانه‌های موشکی پاتریوت در واقع به منزله شروع مجموعه‌یی از اقدامات غرب با هدف سرنگونی دولت قانونی سوریه است و با توجه به حمایت گسترده روسیه از سوریه، طبیعتاً روسیه به این گونه اقدامات مخالفت می‌کنند.

رویا رویی‌های جدید روسیه و ناتو افزون بر اختلافات قدیمی بین روسیه و ناتو، اکنون مسایل و موضوعات جدیدی به ویژه اختلاف بر سر قطب شمال و منابع آن به عنوان یک محور جدید مناقشه روسیه با ناتو وارد عرصه شده است. در این راستا از یک سو غرب در صدد گسترش حضور نظامی خود در این منطقه استراتژیک است و از سوی دیگر روسیه اقدامات نمادینی مانند تشکیل دو تیپ رزمی ویژه عملیات را در قطب شمال در دستور کار خود قرار داده است از دید کارشناسان ایجاد این دو تیپ ویژه از سوی روسیه برای حفاظت از منافع این کشور در منطقه قطب شمال در واقع به منزله قدرت نمایی روسیه در برابر غرب است. روسیه با این اقدام و سنجش واکنش غرب به آن به جدیت کشورهای مدعی غربی در باره قطب شمال پی می‌برد. مسلماً در صورت عدم واکنش جدی کشورهای غربی که در قطب شمال دارای منافع هستند، روسیه با شدت و جدیت بیشتری به توسعه منافع و قلمرو خود در قطب شمال خواهد پرداخت. در این راستا ولادیمیر پوتین به تازه گی اعلام کرد که روسیه با اختصاص بودجه کلانی ناوگان شمال خود را تقویت خواهد کرد؛ اما با توجه به منافع عظیم کشورهای غربی هم جوار قطب شمال این کشورها در مقابل از طریق ناتو تلاش می‌کنند تا حضور نظامی قابل توجهی در قطب شمال پیدا کنند. به این ترتیب (همان گونه که مقامات ارشد ناتو قبلاً هم تذکر داده‌اند) باید منتظر واکنش ناتو به این اقدام روسیه و استقرار یگان‌های دریایی و هوایی کشورهای ناتو به ویژه امریکا، کانادا، ناروی و دانمارک در قطب شمال باشیم. به همین جهت کارشناسان مسایل نظامی، برگزاری رزمایش اخیر امریکا و متحدانش را در قطب شمال آغازی

برای تلاش های غرب به منظور سیطره بر این منطقه و تصاحب منابع غنی انرژی در این منطقه ارزیابی می کنند. آنان با اشاره به نگرانی های فزاینده غرب از مشکل تأمین انرژی مورد نیاز خود بر این نکته تأکید دارند که امریکا با همراهی شرکای خود در صدد استیلا بر ذخایر غنی نفت و گاز قطب شمال است. با این همه روسیه بارها نسبت به هرگونه حضور نظامی امریکا یا کشورهای غربی دیگر در قطب شمال هشدار داده است.

نتیجه

سیاست خارجی روسیه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در میانه یی از تقابل و تعامل در نوسان بوده است. در دوره یلتسین ایده ادغام گرایی و هم گرایی با غرب بر سیاست خارجی روسیه حاکمیت پیدا کرده بود؛ اما تحت تأثیر تشدید فشارهای داخلی از سوی ملی گراها و گروه های مخالف، سیاست روسیه و غرب (به ویژه امریکا) در برابر یکدیگر قرار گرفت؛ اما در دوره ریاست جمهوری پوتین تغییرات قابل ملاحظه یی در رویکرد پوتین نسبت به غرب و ایالات متحده ایجاد شد. پوتین بر اساس رویکرد عمل گرایانه اش هم گرایی و عدم تقابل با جامعه بین المللی را در پیش گرفت. هدف وی این بود که هنجارمندی روسیه را نسبت به جهانیان نشان دهد. او در آغاز تلاش کرد راهبرد مقاومت مثبت را که ریشه در عمل گرایی محافظه کارانه وی داشت در دستور کار خود قرار دهد؛ اما در دوره دوم ریاست جمهوری اش هنگامی که از یک سو، وضعیت اقتصادی این کشور سامان می پذیرد و به عضویت ۸ کشور قدرت مند جهان و سازمان تجارت جهانی درمی آید و از سوی دیگر، متوجه محدودیت های سیاست تهاجمی امریکا و شکست پذیری هیمنه این کشور در عراق و افغانستان می گردد، سیاست تدافعی خود را در قبال غرب به کنار نهاده و به سیاست خارجی تهاجمی

گرایش پیدا می‌کند. این تقابل رفته رفته عرصه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. چین، گرجستان، عراق، سوریه، استقرار سامانه موشکی در اروپا و ترکیه و جدیداً قطب شمال عرصه‌هایی از رویارویی روسیه با ناتو و آمریکا می‌باشد.

منابع

۱. اسکات برچیل و دیگران. (۱۳۹۱). **نظریه‌های روابط بین الملل**. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر میزان.
۲. سازمند، بهاره. (۱۳۹۰). **سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ**، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۳. صفری، مهدی. (۱۳۸۴). **ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۴. عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۹). **نظریه‌های امنیت**. تهران: ابرار معاصر.
۵. کولایی، الهه و نوری، علی رضا. (۱۳۸۹) **عمل‌گرایی پوتین و تغییر در سیاست خارجی روسیه**. فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.
۶. کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۴). **تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مسأله غرب**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۷. لئونید ملچین. یوگنی پریماکوف. (۱۳۷۹). **زندگی یک دولتمرد**. بخش مطبوعاتی سفارت جمهوری اسلامی ایران در مسکو. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

المللی.

۸. نوری، علی رضا. (۱۳۸۷). تحولات مفهوم امریکا ستیزی در سیاست خارجی روسیه با تأکید بر سیاست خارجی پوتین. تهران: فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره چهارم.
۹. واعضی، محمود. (۱۳۸۶). نمایش قدرت؛ تحلیل رفتار روسیه در قبال ایالات متحده امریکا: دلایل و فرضیه ها. معاونت پژوهش های سیاست خارجی. همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۸.

10- Richard Sakwa, Russian Politics and Society, Routledge, London 2002.